

واکنش امام علی به منطق قبیله‌ای سقیفه

علی ناظمیان فرد*

چکیده

ابوبکر بن ابی قحافه به محض دریافت خبر گردهمایی انصار خزر جی در سقیفه بنی ساعده، بدون فوت وقت، به همراه عمر بن خطاب و ابوعبیده جراح به این محل شتافت و در غیاب رقیبان هاشمی خود - علی و عباس - توانست با تاکید بر خویشاوندی با رسول خدا (ص) و برتری قریش بر سایر قبایل عرب، بارزترین منطق قبیله‌ای را در تهنیتیج و تحریک حاضران به بیعت با خویش به کار گیرد و ردای جانشینی پیامبر را بر تن بپوشاند. پرسشی که در کانون توجه این مقاله قرار دارد، این است که انتخاب ابوبکر در سقیفه بنی ساعده، چه واکنشی را از جانب امام علی (ع) برانگیخت؟

یافته‌های این پژوهش که مبتنی بر روش توصیفی تحلیلی و مستند به خطبه‌های نهج البلاغه و داده‌های تاریخی است، نشان می‌دهد که آن حضرت، قاطعانه به نفی منطق قبیله‌ای سقیفه پرداخت اما در همان حال، با هوشمندی و درایت، به اتخاذ «راهبرد صبوری» و اجتناب از وحدت شکنی روی آورد تا کیان اسلام از هر گونه خطر احتمالی در امان بماند.

کلیدواژه‌ها: امام علی، سقیفه، نهج البلاغه، راهبرد صبوری، ابوبکر، منطق قبیله‌ای، سیادت جاهلی.

۱. مقدمه

علی بن ابی طالب (ع) که به حیث قرابت با رسول الله (ص)، سبقت در ایمان، مصاحبت با پیامبر، پیشتازی در جهاد و فهم عمیق و شگفت‌انگیزش از قرآن و معارف دینی و مهمتر از همه، توصیه پیامبر در غدیر خم، شایسته‌ترین فرد برای جانشینی رسول خدا در امر هدایت

* دانشیار گروه تاریخ، دانشگاه فردوسی مشهد، nazemian@um.ac.ir

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۲/۲۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۶/۵/۱۲

امت اسلامی بود، در گرماگرم تغسیل و تکفین پیامبر، از حادثه غیر منتظره سقیفه با خبر شد که طی آن ابو بکر توانسته بود با طرح ادعای قرابت با پیامبر، جمعیت حاضر را به انفعال بکشاند و نظریه حاکمیت قریش را بر مدعیان تحمیل نماید.

منطقی که ابو بکر در سقیفه به کار گرفت و موجب بر آمدن وی بر اریکه قدرت و خلافت شد نه تنها ادعای انصار خزرگی را که از واهمه سلطه یابی مهاجرین به آن محل شتافته بودند به حاشیه راند، بلکه واکنش جدی امام علی را نیز در پی آورد که راهبرد قریش را در انتخاب ابو بکر، «بازگشت بلیه جاهلی» خواند و خود را سزاوارتر از منتخب سقیفه در هدایت و اداره جامعه شمرد (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹: ۶/ ۱۷۹).

نهج البلاغه به عنوان مهمترین منبعی که خطبه‌ها و نامه‌های امام را در خود جای داده است، می‌تواند در کنار منابع تاریخی، یاریگر ما در شناخت مواضع ایشان نسبت به رویداد سقیفه باشد و به فهم راهبرد آن حضرت در مواجهه با منطق بازیگران و کارگردانان سقیفه کمک کند.

امام در خطبه‌های متعدد به ماجرای سقیفه و میراث رבוده خود و شرایطی که جامعه اسلامی پس از رحلت پیامبر به آن دچار شد، اشاره می‌کنند و از مشی خود در برابر وضعیت حاکم سخن می‌گویند. فهم راهبرد ایشان در آن شرایط، در گرو واکاری منطق حاکم بر سقیفه است که در پی خواهد آمد.

۲. منطق انصار و مهاجرین در سقیفه

کسانی که در سقیفه جمع شدند شخصیت‌هایی بودند که به دعوت سعد بن عباده خزرگی در آنجا حضور یافتند (ابن هشام، ۱۴۱۶: ۴/ ۲۲۸؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱/ ۲۲). خزرگیان بر اساس قرائن و شواهدی دریافته بودند که چون قریش، تکاپوهای خود را در جهت نیل به جانشینی رسول خدا ساماندهی کرده است، امکان دستیابی علی (ع) به خلافت وجود ندارد (علم الهدی، ۱۴۱۴: ۱/ ۱۵۲-۱۵۳). لذا رقابت دیرینه انصار با قریش و واهمه‌ای که از سلطه یابی آنها بر جامعه اسلامی داشتند موجب شد تا در سقیفه حضور یابند و مسئله جانشینی پیامبر را در میان خود حل کنند. نفس این فراخوان و گردهمایی، پدیده غیر متعارفی نبود. انتظار می‌رفت کسی در آن میان به عنوان سید و حاکم برگزیده شود که از شهرت، اعتبار و اقتدار بیشتری برخوردار باشد و در آن میان جز سعد بن عباده خزرگی که

با پدر و پدر بزرگش سه نسل پی در پی - سیادت خزرج را بر عهده داشتند، کسی واجد این اوصاف نبود (ابن قدامه، ۱۹۷۱: ۹۳-۹۵).

متأسفانه از جزئیات پیشینه شخصی بزرگان حاضر در سقیفه - به جز سه نفر - اطلاع روشنی در دست نیست. بعید نیست که نسل های بعدی انصار کوشیده باشند تا خاطره آزار دهنده حضور نیاکاشان را در طرح نافرجام سقیفه که بعدها از آن به مثابه یک حرکت ضد اسلامی تعبیر شد، پوشانند (Madelung, 1997: 32). گرچه با قاطعیت نمی توان داوری کرد که اگر اجتماع سقیفه شکل نمی گرفت، ابو بکر و یارانش چگونه و با چه روشی می خواستند بر منصب خلافت چنگ اندازند؛ اما به یقین گردهمایی سقیفه، روند تلاش مهاجرین را برای نصب ابوبکر به جانشینی پیامبر و حذف علی بن ابی طالب تسریع کرد (زرگری نژاد، ۱۳۸۴: ۸۱).

تنی چند از قبیله اوس که به ظاهر از اقدام سعد بن عباده در عدم دعوت از نمایندگان مهاجرین ناخشنود بودند، با رسال پیکی، ابو بکر و عمر را از گردهمایی سقیفه و نیت سعد بن عباده با خبر کردند (ابن هشام، ۱۴۱۶: ۲۳۲/۴؛ ابن عبد ربه، ۱۹۶۵: ۲۵۷/۶). به باور آنها، طرح جدایی طلبانه و قبیله گرایانه سعد بن عباده و یارانش می توانست زمینه ساز فتنه و برادرکشی در میان مهاجر و انصار شود (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹: ۷/۶؛ ابن عبد ربه، ۱۹۶۵: ۲۵۷/۶). به همین سبب، به ظاهر، به حمایت از ایده «امت» پرداختند که پیش از این، پیامبر اسلام به طرح آن جهت تضعیف ساخت اجتماعی قبیله همت گماشته بود تا ساختار تنگ قبیله ای را در فراختای مفهوم «امت اسلامی» در هم شکنند و هویت سیاسی و دینی یکپارچه ای را پی ریزی نمایند (دینوری، ۱۹۶۰: ۱۵۷).

ابو بکر، عمر و ابو عبیده جراح به محض دریافت این خبر به سقیفه شتافتند تا نگذارند که انصار مدینه بدون حضور مهاجرین، در چنین طرح سر نوشت سازی وارد شوند. ابو بکر با زیرکی و هوشمندی تمام، ابتدا به فراخور جو ملتهب سقیفه، سخنانی در باب منزلت انصار بیان کرد تا آتش عواطف آنها را که علیه مهاجرین زبانه می کشید، فرونشاند و اعصاب جمعیت متهیج و آشفته را برای القای منویات خود در برتری مهاجرین تخدیر نماید (مظفر، ۱۳۴۷: ۲۱۲). مجادله او با سعد بن عباده در برتری قریش، با استناد به خبر واحد «الائمه من قریش»، و نیز احتجاج دستیارش عمر - در برابر حباب بن منذر، با تکیه بر انتساب قریش به پیامبر، بیشتر حاضران در سقیفه را به انفعال کشاند (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۲۴/۱-۲۳؛ ماوردی، بی تا: ۶) تا خود به عنوان شیخ قریش عهده دار ولایت امر شود.

تردیدی نیست که انصار مدینه از بیم سلطه قریش در سقیفه جمع شده بودند تا مسئله جانشینی پیامبر را در میان خود حل کنند (بیضون، ۱۴۰۳: ۱۲۲؛ مؤنس، ۱۴۲۳: ۵۹۸؛ حسین، ۱۳۸۱: ۳۵). ادعای سعد بن عباد و حباب بن منذر در سقیفه، گویای این معنا بود که انصار خزرجی، خود را سزاوارتر از قریش در امر خلافت و مدیریت جامعه اسلامی می دیدند (طبری، ۱۳۸۷: ۲۲۰/۳) اما استناد ابوبکر به خیر واحد «الائمه من قریش» نه تنها ادعای برتری جویانه انصار را به چالش کشید (ماوردی، بی تا: ۶؛ دیاربکری، ۱۲۸۳: ۲۰۰/۲) بلکه بر اصل دیگری نیز انگشت تاکید نهاد که از چشم انصار به دور مانده بود و آن اینکه، رهبران قبایل عرب از حاکم غیر قریشی متابعت نخواهند کرد (طبری، ۱۳۸۷: ۲۰۵/۳؛ ابن هشام، ۱۴۱۶: ۲۳۰/۴؛ جاحظ، ۱۹۹۱: ۲۰۰-۲۰۱).

توسل ابوبکر به حدیث یاد شده، نه تنها انصار را از دایره صلاحیت جانشینی پیامبر بیرون راند و بعدها موجب پدید آمدن نظریه حاکمیت قریش در اندیشه سیاسی اسلام گردید، که حتی الگوها و معیارهای دینی را نیز به عنوان مبنایی برای استحقاق در امر رهبری جامعه اسلامی نادیده گرفت (Donner, 1981: 83). مسلماً بی توجهی ابوبکر به این امر، نشان از این داشت که او در مقام یک رجل سیاسی، به ظاهر می خواست نقش یک سیاستمدار واقع گرا را ایفا کند و به زعم خود از وحدت امت اسلامی در زیر چتر واحدی که پیامبر در مدینه برافراشته بود محافظت نماید؛ وحدتی که از نظر او چیزی جز متابعت همه قبایل عرب از خلیفه منتخب نبود (Madelung, 1997: 31; Donner, 1981: 83).

به هر حال، قریش که از روزگار ایلاف توانسته بود سیادت و برتری خود را بر غالب قبایل عرب تحمیل نماید، اینک در پی ادعای ابوبکر در سقیفه بنی ساعده توانست رهبری جامعه اسلامی را از آن خود سازد (بیضون، ۱۴۰۳: ۱۲۱) و مسئله جانشینی پیامبر را به روش سیاسی و منطق قبیله‌ای به سود خود حل نماید (جابری، ۱۳۸۴: ۲۲۴). برای کسی که سودای سیادت و زعامت قریش در سر داشت، طبیعی بود که پیشگامی انصار در سقیفه بنی ساعده، نوعی کنش وحدت شکنانه و غیر قابل توجیه جلوه کند. به همین سبب، ابوبکر به آنها یاد آور شد که قوم عرب، رهبری غیر قریشی را پذیرا نخواهد شد (ابن هشام، ۱۴۱۶: ۲۳۰/۴؛ جاحظ، ۱۹۹۱: ۲۰۰-۲۰۱). این نکته را عمر بن الخطاب هم در سقیفه به انصار گوشزد کرد که «قوم عرب هرگز راضی نخواهد شد که قدرت به شما واگذار شود» (طبری، ۱۳۸۷: ۲۲۰/۳؛ ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۱۲۵). تاکید این دو بر مقبولیت عام قبیله‌ای، نه تنها جهت گیری‌های آنها را که خواهان سلطه قریش بر سایر قبایل عرب

بودند آشکار می کرد بلکه این رویکرد، درست در نقطه مقابل سیره نبوی قرار داشت که خواهان کم رنگ شدن معیارهای قبیله ای به سود معیاری برتر به نام امت اسلامی بود (علایلی، ۱۳۷۴: ۵۱/۲-۵۲).

بی تردید، در نبود علی (ع) و بنی هاشم در سقیفه، شخصیت فردی ابو بکر در قیاس با سایر بازیگران-از جمله سعد بن عباد- و امتیاز او در سبقت در اسلام، مصاحبت با پیامبر، کهولت سن و بهره گیری کامل سیاسی از موقعیت ها- در جدال میان مهاجر و انصار و نیز اختلافات بین قبایل اوس و خزرج- در پیروزی او مدخلیت داشت (قائدان، ۱۳۷۶: ۴۵؛ عسکری، ۱۳۷۹: ۵۰). او در غیاب رقبای هاشمی خود در سقیفه، توانست با تاکید بر خویشاوندی با رسول خدا و انتساب به قریش، کفه را به سود خود سنگین کند و بامنطق قبیله ای، بارزترین تجلی عقل سیاسی عربی را در بیعت با خود تهییج نماید (جابری، ۱۳۸۴: ۲۱۶).

بعدها دو تن از کارگردانان خلافت و مهره های کلیدی سقیفه، تلویحاً به اشتباه خود در انحراف از اصل شورا در اسلام اعتراف کردند. ابو بکر در دیدار با علی (ع) جهت توجیه این نقصان، اذعان داشت که هرگونه درنگ و تأخیر در تصمیم گیری در روز سقیفه، می توانست حکومت را از چنگ قریش خارج سازد (ابن العبری، ۱۴۰۱: ۹۹). عمر نیز انتخاب ابو بکر را فلته (اقدامی شتاب آمیز و ناسنجیده) خواند و هشدار دارد که چنین شیوه ای دیگر تکرار نشود (ابن هشام، ۱۴۱۶: ۴/۲۳۰؛ حلبی، ۱۹۶۴: ۳/۴۹۰).

۳. واکنش های امام به تصمیم سقیفه

امام و تنی چند از بنی هاشم مشغول تغسیل و تکفین پیامبر بودند که خبر واقعه سقیفه در رسید. براء بن عازب انصاری که از انتخاب ابو بکر در سقیفه باخبر شده بود، خود را به محله بنی هاشم رساند و آنها را از این ماجرا باخبر کرد (یعقوبی، ۱۴۱۳: ۱۲۴/۲). این خبر همچون صاعقه بر بنی هاشم فرود آمد و واکنش های مختلفی را برانگیخت. مخالفت ها عمدتاً حول سه محور بروز یافت: نخست، منزلت و موقعیت رهبر منتخب بود که به طایفه کوچک «تیم» تعلق داشت و تصور می رفت که این انتخاب به مثابه تزییع حقوق خاندان های بزرگ در امر رهبری امت اسلامی است. دو دیگر، شیوه انتخاب در سقیفه بود که شماری از شخصیت های برجسته نظیر: علی بن ابی طالب و عباس بن عبدالمطلب در آن اجتماع حاضر نبودند و در آن تصمیم مشارکتی نداشتند؛ سه دیگر اینکه هوداران علی

(ع) - که نخستین حلقه شیعه را حول محور او سامان دادند - تنها آن حضرت را سزاوار جانشینی پیامبر می‌دانستند (مسعودی، ۱۹۴۸: ۳۰۷/۲؛ صدوق، بی تا: ۶۶۱-۶۶۵؛ یعقوبی، ۱۴۱۳: ۱۲۴/۲؛ مفید، ۱۳۶۷: ۵۸).

شنیدن خبر انتخاب ابوبکر برای عباس بن عبدالمطلب چنان ناباورانه بود که از سر خشم و حیرت فریاد زد که «آنها کار خود را کردند» (یعقوبی، ۱۴۱۳: ۱۲۴/۲). عتبه بن ابی لهب نیز که بر حق عشیره خود و برتری خویشان نزدیک پیامبر به جانشینی سخن می‌گفت، زبان به ملامت گردانندگان سقیفه گشود و به هجو آنها پرداخت، اما علی بن ابی طالب (ع) او را از این کار باز داشت (همان جا). این اقدام به روشنی نشان می‌داد که امام نمی‌خواست رویداد سقیفه موجب برهم خوردن وحدت جامعه اسلامی شود (بیضون، ۱۳۷۹: ۳۳) با این حال، واقعه سقیفه برای آن حضرت هم غیر منتظره بود؛ زیرا اعتقاد داشت که او خلیفه شرعی و قانونی پیامبر است. این اعتقاد صرفاً بر خویشاندی با پیامبر مبتنی نبود، بلکه سبقت او در اسلام و آشنایی عمیق با قرآن و سیره پیامبر و برخورداری از صفات رهبری، نظیر: علم، شجاعت، درایت و حکمت موجب تمایز و برتری او بر دیگران می‌شد (همان: ۳۳-۳۴). به همین سبب، در نهج البلاغه شاهد مواضع متعددی از آن حضرت در نفی منطق سقیفه، خود داری از قیام علیه وضع موجود و نیز صبوری در راه حفظ وحدت جامعه اسلامی هستیم که به شرح آنها خواهیم پرداخت.

الف. نفی منطق سقیفه

آنچه در سقیفه رخ داد و موجب برآمدن ابو بکر بر اریکه خلافت شد یکی توسل او به «قریشی بودن» و دیگری احیای «سنت سیادت جاهلی» بود که به عنوان منطق خلیفه ساز قریش از چشم امام به دور نماند و هر دو را به چالش کشید. وقتی شنید که مهاجرین حاضر در سقیفه، با اتکاء به نسب قریشی به انتخاب ابو بکر روی آورده اند و مدعیان خزرجی را به حاشیه رانده اند، حکیمانه به نفی این منطق پرداخت و گفت: احتجاجوا بالشجره واضاعوا الثمره (نهج البلاغه، خطبه ۶۷). این سخن گویای این معنا است که اگر مهاجرین توانسته اند برای استحقاق و صلاحیت خود در امر جانشینی پیامبر، به قریشی بودن استدلال کنند، بدانند که اهل بیت، ثمره درخت قریش است. یعنی اگر شرافتی برای قبیله قریش متصور است، اهل بیت، برگزیدگان و شایستگان این قبیله می‌باشند. پس چگونه آنها شرافت خود را در انتساب به قریش جستجو کردند اما طایفه ممتاز قریش را که ثمره این قبیله

محسوب می شود، ضایع کردند و نادیده گرفتند؟ (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹: ۱۷۹/۶؛ مظفر، ۱۳۴۷: ۱۳۴).

اعتراض امام، دو نکته کلیدی را در خود داشت؛ یکی اینکه اگر انتساب به قریش می تواند معیار صلاحیت افراد در امر خلافت و حکومت باشد، انتساب به بنی هاشمی تواند به طریق اولی موجب احراز این صلاحیت شود. چه، پیامبر از طایفه بنی هاشم بود که از حیث شرافت بر سایر طوایف قریش برتری داشت. دو دیگر اینکه چرا انتخاب سقیفه بدون حضور بنی هاشم به انجام رسید و تعجیل و شتابزدگی گردانندگان آن صحنه، بی حضور هاشمیان، وافی به کدام مقصود بود؟

تاکید ابو بکر و عمر در اجتماع سقیفه بر مفهوم قریشی بودن، صرفاً برای حذف مدعیان غیر قریشی بود که در تدارک جانشینی پیامبر بودند. به همین سبب ابو بکر و عمر صراحتاً اعلام کردند که چون پیامبر از میان قریش برخاسته است لذا قریش در امر جانشینی او سزاوارتر است و قبایل عرب، حاضر به تمکین در برابر خلیفه غیر قریشی نخواهند شد (ابن هشام، ۱۴۱۶: ۲۳۰/۴؛ طبری، ۱۳۸۴: ۳/۲۲۰). همچنین، شتابزدگی آنها در تعیین جانشین پیامبر، بدون توجه به غیبت بنی هاشم در آن صحنه، صرفاً به سبب نگرانی از پیدایش رقیبی بود که به حیث شرافت و منزلت برتر، مانع از دستیابی آنها به خلافت شود و این همان نکته ای بود که بعدها ابو بکر به آن اعتراف کرد و گفت « هر گونه تأخیر در تصمیم گیری آن روز می توانست قریش را از رسیدن به خلافت باز دارد (ابن العبری، ۱۴۰۱: ۹۹). زمانی که امام به مسجد برده شد تا با منتخب سقیفه بیعت کند، ضمن امتناع از این کار، با منطقی استوار به احتجاج با ابوبکر پرداخت و بار دیگر بر شیوه او در انتساب به پیامبر برای احراز صلاحیت در امر خلافت، خرده گرفت و منطق اصحاب سقیفه را به چالش کشید و خطاب به ابو بکر فرمود:

وان كنت بالشورى ملكت امورهم فكيف بهذا والمشىرون غيب؟

وان كنت بالقربى حججت خصيمهم فغيرك اولى بالنبي واقرب

(نهج البلاغه، کلمات قصار ۱۹۰: ۳۹۳)

اگر با شورا، کار را به دست گرفتی، این چه شورایی بود که رأی دهندگان در آنجا غایب بودند؟ و اگر از راه خویشاوندی با پیامبر بر مدعیان، حجت آوردی، دیگران از تو به پیامبر نزدیکتر و سزاوارتر بودند.

امام که خود را سزاوارتر از دیگران در امر خلافت می دانست (ابن اثیر، ۱۴۰۹: ۶۰۹/۳) معترضانه از ابوبکر پرسید مگر در صلاحیت من تردید داری؟ پسر ابی قحافه ضمن تایید شایستگی های آن حضرت گفت: از بروز فتنه بیمناک بودم (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۶۳/۲). ابوعبیده جراح نیز که در مجلس حضور داشت، برای متقاعد کردن امام گفت: «ما منکر فضل و سابقه و قرابت تو با پیامبر نیستیم. ابوبکر سن و تجربه بیشتری دارد. این کار را به او واگذار کن تا نوبت به تو فرا رسد» (ابن قتیبه، ۱۴۱۰: ۲۳/۱) اما امام که پاسخ ابوعبیده را قانع کننده نیافت، خطاب به مهاجرین حاضر در مسجد گفت: «حکومتی که پیامبر بنیان نهاد، از دودمان او خارج نسازید و وارد خانه‌های خود نکنید. به خدا سوگند! ما اهل بیت او به این کار سزاوارتریم. در میان ما کسانی هستند که بر مفاهیم قرآن احاطه کامل دارند، فروع و اصول دین را به خوبی می دانند، سنن رسول خدا را به خوبی می شناسند و می توانند جامعه اسلامی را به نیکی اداره کنند و مانع از رشد فساد شوند. تا چنین فردی در جامعه اسلامی وجود دارد، نوبت به دیگران نمی رسد. چنین فردی جز در خاندان نبوت، در جای دیگر نیست. زنهار از هوی و هوس پیروی نکنید که از راه خدا منحرف، و از حق و حقیقت فاصله خواهید گرفت (همان جا). شایسته است با من که سزاوارترم بیعت کنید. زیرا من صدیق اکبر و فاروق اعظم و نخستین کسی هستم که به پیامبر ایمان آوردم و رسالت او را تصدیق کردم. در جهاد با مشرکان از همه پیشتازتر بوده ام و از دیگران به کتاب و سنت آگاهترم (طبرسی، ۱۳۸۰: ۹۴/۱).

عمر که در آن میان، اوضاع را رصد می کرد، از بیم آن که مبادا احتجاجات امام در حاضران مؤثر واقع شود و آنها را به واگرایی نسبت به منتخب سقیفه بکشاند، با عصبانیت به آن حضرت گفت: تا بیعت نکنی از اینجا نخواهی رفت. امام نیز که از نقش او در مهندسی سقیفه به خوبی آگاه بود، گفت: از پستان شتر خلافت بدوش تا فردا بی نصیب نمائی (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۶۹/۲).

امام تا سال ها بعد، همچنان از کنش گردانندگان سقیفه و نادیده انگاشتن حقانیت و شایستگی خود از سوی کارگردانان آن صحنه ناخشنود بود و با شماتت آنها می گفت: أَمَا وَاللَّهِ لَقَدْ تَقَمَّصَهَا فُلَانٌ وَ إِنَّهُ لَيَعْلَمُ أَنَّ مَحَلِّي مِنْهَا مَحَلُّ الْقُطْبِ مِنَ الرَّحَى (نهج البلاغه، خطبه ۳). به خدا سوگند سوگند، فلانی که لباس خلافت را بر تن کرد، می دانست که موقعیت من در این امر همچون محور سنگ آسیا است. در حقیقت، او با این سخن بر این دقیقه انگشت

تاکید نهاد که انتخاب که سقیفه بر بنیاد شایستگی و حقانیت نبود و عده ای با نادیده انگاشتن حق او پیراهن خلافت را بر اندام کسی که شایستگی آن را نداشت، پوشاندند.

نکته دیگری که امام از آن به «بازگشت بلیه»^۱ تعبیر می کرد و ابو بکر باتکیه بر همین مفهوم توانست در اجتماع سقیفه، ورق را به سود خود برگرداند، احیای «سنت سیادت جاهلی» بود. این پرسش فراروی همه سقیفه پژوهان است که به راستی ابو بکر با توسل به کدام راهبرد توانست در جدال و مفاخره میان انصار و مهاجرین حاضر در سقیفه، سیادت قریش را بر سایر رقیبان عملی سازد و آنها را به حاشیه براند؟ پاسخ به این پرسش در گرو فهم و شناخت سنت سیادت در عصر جاهلی است که ابو بکر توانست ماهرانه به احیای آن در سقیفه مبادرت ورزد و با توسل به آن، برتری قریش را به منصفه ظهور رساند.

این نکته قدری محتاج به توضیح است. قوم عرب در روزگار جاهلی، در سایه فرهنگ و سنی رشد کرده بود که مفهوم سیادت و شیخ سالاری را به خوبی می شناخت و حتی پس از ظهور اسلام، برخی از مفاهیم آن عصر، از جمله سیادت، را از یاد نبرده بود. به رغم تلاش های پیامبر در تغییر مبانی پیوندهای اجتماعی، جهت پیشبرد آرام جامعه قبیله ای به سوی امت واحده اسلامی، گویا مفاهیم سیاسی نظیر: سیادت، ریاست و شیخوخیت از حلق ذهن عرب زدوده نشد.

نظام سیادت قبیله ای بر سنت های پایداری تکیه داشت که اثرات وجودی آنها ضامن کارکرد مناسب آن نظام بود. همچنان که انتخاب سید قبیله در نشست رسمی شیوخ، در مجلس القبیله به انجام می رسید؛ انتخاب ابو بکر نیز به همان روال صورت پذیرفت و این سنت جاهلی در سقیفه باز تولید شد. به این معنی که، تجمع در سقیفه که سمبل تجمع سنتی خزرگی ها برای حل و فصل امور بود، جایگزین تجمع در مجلس القبیله «نادی القبیله» جاهلی شد. این مکان که به طایفه بنو ساعده خزرگی تعلق داشت، فضای مسقفی بود که معمولاً برای گردهمایی قبیله جهت شور و مشورت استفاده می شد (ابن شیه، ۱۹۹۰: ۷۲/۱؛ حموی، بی تا: ۲۲۸/۳) و از این حیث به مجلس القبیله جاهلی شباهت داشت.

در اجتماع سقیفه، عنصر شرافت که یکی از اصول اساسی در نظام سیادت جاهلی بود از چشم گرداندگان به دور نماند. ابوبکر و عمر با تاکید بر عنصر شرافت کوشیدند تا ادعای انصار را در امر جانشینی پیامبر بی اساس جلوه دهند. چه، شرافتی که قریش از عصر ایلاف برای خود تحصیل کرده بود و در عصر اسلامی با ظهور پیامبر در میان این قبیله دو چندان شده بود، جایی برای طرح ادعای انصار باقی نمی گذاشت. از این رو جاحظ بر این

باور است که معیار شرافت همواره در اندیشه سیاسی عرب حضور داشته است (جاحظ، ۱۹۹۱: ۲۰۱). شاه بیت گفتار ابو بکر در سقیفه این بود که قوم عرب پذیرای حاکمیت غیر قریشی نخواهد شد؛ زیرا قریش اشرف قوم عرب است و به حیث قرابت با پیامبر، به رهبری جامعه اسلامی سزاوارتر است (طبری، ۱۳۸۷: ۲۲۰/۳). عمر نیز با تکرار همین ادعا، قریش را اولیاء پیامبر خواند (همان جا). این تعبیر در فرهنگ قبیله‌ای، علاوه بر افاده پیوند خونی و نسبی، ناظر به ارث بری از شخص متوفی حتی در جانشینی سیاسی او - نیز بود (الفراء، ۱۹۸۰: ۲/ ۱۶۱؛ قرطبی، ۱۹۸۸: ۱۶۶/۴).

عنصر شرافت که در سقیفه مورد تأکید ابو بکر قرار گرفت، گرچه از ابداعات و ابتکارات او نبود اما به استحاله مفهومی دچار شد. ابو بکر چون نمی خواست سیادت را به خاندان‌هایی از قریش، نظیر: بنو عبد مناف، بنو عبد الدار، بنو هاشم، بنو مخزوم و بنو عبد الشمس که پیش از اسلام این منصب را در مکه بر عهده داشتند، محدود نماید، با تأکید بر شرافت قریشی - به معنی عام - کوشید تا با استحاله مفهوم محدود «البیت جاهلی»^۲، تعریف نوین و موسعی را به فراخور همه‌ی شاخه‌ها و بطون قریش ارائه نماید. تعمیم معنای «البیت» به کل قبیله قریش، چیزی جز سیاست قبیله‌گرایی ابوبکر برای حذف رقیب مدنی غیر قریشی افاده نمی‌کرد؛ رقیبی که نمی‌توانست با قریش، به حیث شرافت مدنی و قرابت با رسول خدا، برابری کند. به دیگر سخن، اگر ابو بکر می‌خواست اقتدار منتخب سقیفه را از محدوده خاندان خویش فراتر بکشاند، بهترین شیوه‌ای که می‌توانست در پیش گیرد، این بود که مفهوم «البیت» را چنان وسعت بخشد که بتواند اقتدار سید قبیله را در عرصه‌ای فراخاندانی باز تولید نماید. این سیاست در راستای آرمان‌های طوایف کوچک تر قبیله قریش نیز بود که آرزو داشتند روزی منصب سیادت از دست خاندان‌هایی که از دیر باز بر آن چنگ انداخته بودند خارج شود تا مردانی از میان خودشان بتوانند عهده‌دار آن شوند (ابن ابی الحدید، ۱۹۵۹: ۵۸/۴).

با اینکه وراثت سیاسی در فرهنگ قبیله‌ای از اهمیت فراوانی برخوردار بود و نقش عمده‌ای را در تعیین حاکم قبیله ایفا می‌کرد اما عقلانیت سیاسی اقتضا می‌کرد که نباید از عامل مذهب در رسیدن به هدف غفلت شود. به همین سبب، ابو بکر خطاب به حاضران در سقیفه از نقش «السابقون الاولون» در همراهی با پیامبر، پایداری در ایمان، استقامت در برابر دشمنان و ایثار و فداکاری آنها در راه اسلام سخن گفت (طبری، ۱۳۸۷: ۲۱۹/۳ - ۲۲۰). بی‌تردید، گذشته با شکوه جماعتی که ابو بکر از آنها سخن می‌گفت و خود او نیز به آنها

تعلق داشت، موجب برتری آنها بر سایر گروه‌های سیاسی در دوره حیات پیامبر شده بود. اکنون در غیاب علی (ع) در سقیفه، ابو بکر به نمایندگی از این گروه می‌خواست همچنان برتری آنها در عصر پس از رسول خدا (ص) حفظ کند. این اندیشه جز از راه قبضه قدرت به سود مهاجرین میسر و ممکن نبود. در چنین شرایطی، «السابقون الاولون» که در میان گروه‌های مختلف، از موقعیت ممتازی برخوردار بودند، توانستند با عقب‌راندن بنو عبدالمس که رهبری سنتی قریش را در دست داشتند، خود را به مرتبه «البيت» ارتقا دهند؛ مرتبه‌ای که با طراحی ابو بکر و دستیارانش در سقیفه، راه را برای انتخاب او جهت تصدی مقام خلافت هموار کرد. در این طرح - که چیزی جز باز تولید سنت سیادت جاهلی نبود - جایی برای عمل به توصیه‌های رسول خدا در امر جانشینی لحاظ نشد و توجهی به لزوم حضور همه عناصر سیاسی در انتخاب رهبر و جانشین پیامبر به عمل نیامد. به یک اعتبار، ظرافت این طرح و تسریع در عملیاتی شدن آن در سقیفه به گونه‌ای بود که در سایه باز تولید «سیادت» قبیله‌ای و احیای مفهوم «البيت» جاهلی، اولاً سیادت قریش را بر سایر قبایل عملی سازند و ثانیاً، جایگاه «السابقون الاولون» را به مرتبه «البيت»، ارتقا دهند تا ابو بکر به آسانی بتواند به عنوان سخنگوی کهنسال آنها در سقیفه، قدرت را فراچنگ آورد و مدعیان را به حاشیه براند.

ب. رد پیشنهاد ابوسفیان و صبوری در راه وحدت

رهبری سنتی مکه پس از مرگ ابو جهل مخزومی به ابو سفیان - از طایفه بنو عبدالمس - رسید که تا فتح این شهر در سال هشتم هجری همچنان ادامه یافت (Watt, 1972: 92). فتح مکه، تضعیف موقعیت بنو عبدالمس را به همراه نیاورد. چه، رسول خدا نه تنها ابو سفیان را از منصب سیادت قریش عزل نکرد، که در روز فتح مکه برای در هم شکستن مقاومت افرادی که سودای ایستادگی در برابر فاتحان داشتند، اعلام نمود که هر کس به خانه ابو سفیان پناهنده شود در امان است (ابن هشام، ۱۴۱۶: ۳۷/۴)؛ تاکتیکی که بی تردید بر جایگاه و موقعیت ابو سفیان اثر گذاشت و بر منزلت اجتماعی و سیاسی او افزود (ابن خیاط، ۱۹۶۷: ۷۲/۱؛ ابن حیب، ۱۹۴۲: ۱۲۵؛ مقریزی، ۱۹۳۷: ۴۷).

به گاه وفات پیامبر، ابو سفیان خارج از مدینه بود و در صحنه سقیفه و در جدال میان مهاجرین و انصار حضور نداشت؛ اما چنان نبود که بتوان او را در معادلات جدید سیاسی نادیده گرفت. چه، شخص او که با شرافیت کهن قریش پیوند وثیقی داشت به آسانی

حاضر به پذیرش رأی سقیفه در برکشیدن عنصری از طایفه کم شمار «بنوتیم» و نادیده انگاشتن بنو عبد الشمس نمی شد. از این رو به محض ورود به مدینه و خبردار شدن از ماجرای سقیفه، یگراست به محله بنی هاشم رفت و باصدای بلند فریاد زد: علی و عباس ذلیل شده کجایند؟ (طبری، ۱۳۸۷: ۲۰۹/۳؛ ابن ابی الحدید، ۱۳۷۹: ۱/ ۱۵۴). سپس با موضعی شیطنت آمیز، به قصد تحریک امام علی، به او پیشنهاد کرد که حاضر است مدینه را در حمایت از وی پر از سواره و پیاده کند. امام پیشنهاد او را رد کرد (بکار، ۱۳۸۶: ۵۰۶؛ ابن اثیر، ۱۹۶۵: ۳۲۶/۲؛ منهاج، ۱۳۸۴: ۴۴) و گفت به خدا قسم هدفی جز برپایی فتنه نداری. مرا به نصیحت تو حاجتی نیست (طبری، ۱۳۸۷: ۳/ ۲۰۹). خطبه پنجم نهج البلاغه، موضع آشکار امام را نسبت به پیشنهاد ابو سفیان در خود منعکس می کند: ایها الناس، شقوا امواج الفتن بسفن النجاه، و عرجوا عن طریق المنافره، و ضعوا عن تیجان المفاخره، افلح من نهض بجناح، او استسلم فأراح، هذا ماء آجن و لقمه یغص بها آكلها و مجتنی الثمره لغير وقت ایناعها، کالزارع بغير ارضه. فان اقل یقولوا حرص علی الملک و ان اسکت یقولوا جزع من الموت، هیهات بعد اللتیا والتی، والله لأبئ ابی طالب آنس بالموت من الطفل بتدی امه، بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لأضطر بتم اضطراب الارشیه فی الطوی البعیده (نهج البلاغه، خطبه ۵). در این خطبه، امام به چند نکته کلیدی اشاره می کند: نخست، مردم را از ورود به فتنه و آشوب برحذر میدارند و تلویحاً پیشنهاد ابوسفیان را شیطنت آمیز و تفرقه انگیز می دانند (افلح من نهض بجناح)، سپس خلافت را برای غاصبان، آبی گندیده و لقمه ای گلوگیر می شمارند (هذا ماء آجن و لقمه یغص بها آكلها) و عدم اهتمام به قیام علیه وضع موجود را تعبیر به رازی می کنند که مردم از شنیدن آن ناتوانند (بل اندمجت علی مکنون علم لو بحت به لأضطر بتم اضطراب الارشیه فی الطوی البعیده).

امام در موضع دیگری از نهج البلاغه، آشکارا از ایستار خود نسبت به شرایط موجود سخن می گویند و صبوری را گزینه ای مناسب می شمارند. طفقت ارتأی بین ان اصول بید جذاء او اصبر علی طخیه عمیاء.... فرأیت ان الصبر علی هاتا احجی، فصبرت و فی العین قذی و فی الحلق شجی (نهج البلاغه، خطبه ۳). من مدتی با خود اندیشیدم که آیا با دست بریده برخیزم، یا اینکه صبوری پیشه کنم؟ سپس دریافتم که صبوری شایسته تر است. پس صبر کردم؛ در حالی که خار در چشم و استخوان در حلقوم بود.

هرچند واقعه سقیفه برای امام دور از انتظار می نمود و باور نمی کرد کسی حقانیت او را نادیده انگارد (بلاذری، ۱۴۱۷: ۲۶۵/۲) و حتی به ذهنش خطور نمی کرد که عرب، خلافت

را از اهل بیت پیغمبر جدا کند» (نهج البلاغه، نامه ۶۲) اما اتخاذ راهبرد صبوری، به رغم همه تلخی‌ها و دشواری‌ها، سیاست هوشمندانه‌ای بود که مانع از گسیختگی وحدت جامعه اسلامی می‌شد و بهانه را از ماجراجویانی که می‌خواستند اوضاع را متشنج کنند، می‌ستاند.

۴. نتیجه‌گیری

کنش عجلولانه انصار خزرچی در سقیفه بنی ساعده برای تعیین سرنوشت رهبری جامعه اسلامی در روز رحلت پیامبر، فرصت مناسبی برای ابو بکر فراهم کرد تا با حضور در آن صحنه، خود را منادی وحدت امت اسلامی بخواند؛ وحدتی که به ظاهر بایستگاری انصار و طرح مدیریت دوگانه «منا امیر و منکم امیر» مورد تهدید قرار گرفته بود. ابو بکر با بهره‌گیری از شرایط حاکم بر سقیفه، در غیاب بزرگان بنی هاشم، با نقل خبر واحد «الائمة من قریش» و نیز «قدموا قریشا و لاتقدموها» در گام نخست به حذف رقیب غیر قریشی خود مبادرت ورزید و سپس با تعمیم مفهوم سیادت به کل قبیله قریش، این امتیاز را از انحصار خاندان‌های معروف قریش نظیر: بنو عبد مناف، بنو عبد الدار، بنو هاشم، بنو مخزوم و بنو عبد الشمس که پیش از اسلام عهده دار این منصب بودند خارج کرد و آنگاه جایگاه «السابقون الاولون» را که خود در شمار آنها قرار داشت به مرتبه «البیت» ارتقا بخشید تا از این رهگذر، به دفع رقیبان توفیق یابد و ردای خلافت را بر اندام خود بپوشاند.

ماجرای سقیفه در حالی پایان یافت که دستاوردهای آن بر مبنای آرمان پیامبر در سوق دادن ارزش‌های قبیله‌ای به سمت اعتقادات وحیانی نبود و انتخاب ابوبکر نشان از تداوم نقش ارزش‌ها و سنت‌های قبیله‌ای در حلق ذهن قوم عرب داشت.

مواضع امام در جای‌جای نهج البلاغه حاکی از آن است که اولاً، منطق حاکم بر سقیفه چیزی جز باز تولید سیادت جاهلی نبود و ثانیاً، در احتجاج با ابو بکر، ضمن محق و برتر شمردن خود در امر رهبری جامعه اسلامی، یاد آور شدند که تاکید گردانندگان سقیفه بر مفهوم سیادت قریش و انتساب به پیامبر، به حیث وجود افراد اقرب به آن حضرت، فاقد روایی است و تصمیم آنها در غیاب «مشیرون» اتخاذ شده است. با این حال، درایت آن حضرت اقتضا می‌کرد که برای حفظ وحدت جامعه اسلامی و دفع خطرات احتمالی، به راهبرد صبوری روی آورند و سیاست اتحاد-انتقاد را در پیش گیرند.

پی‌نوشت‌ها

۱. «الا وان بلیتکم عادت کهیئتھا یوم بعث الله نبیہ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۶).
۲. منابع نسب شناختی، اصطلاح «البيت» را که صورت اختصار یافته اهل البيت است بر طایفه ای از یک قبیله اطلاق می کنند که شیوخ و سادات قبیله از میان آن طایفه برخاسته باشند (ابن حزم، ۱۹۶۲: ۲۹۳). بر همین اساس، ابن کلبی و ابن حزم اندلسی با عنایت به فرزندان قصی بن کلاب که طوایف مختلفی را در درون قریش پدید آوردند، مفهوم «البيت» را برای بنو عبدمناف به کار می گیرند تا نشان دهند که سادات و شیوخ قریش از میان این طایفه بر می خاسته اند (ابن کلبی، ۱۹۸۶: ۱۵۶ و ۱۶۶؛ ابن حزم، ۱۹۶۲: ۱۴)

کتاب‌نامه

- ابن ابی الحدید، عبد الحمید (۱۹۵۹)، شرح نهج البلاغه، تصحیح محمد ابو الفضل ابراهیم، قاهره: دار احیاء الکتب العربیہ.
- ابن ابی الحدید، عبد الحمید (۱۳۷۹)، جلوه تاریخ در شرح نهج البلاغه، ترجمه و تصحیح دکتر محمود مهدوی دامغانی، تهران: نشر نی.
- ابن اثیر، عز الدین علی (۱۹۶۵)، الکامل فی التاریخ، بیروت: دار صادر.
- _____ (۱۴۰۹)، اسد الغابه فی معرفه الصحابه، بیروت: دارالفکر.
- ابن العبری، غریغوریوس (۱۴۰۱)، تاریخ مختصر الدول، قاهره: دار الافاق العربیہ.
- ابن بکار، زبیر (۱۳۸۱)، جمهره نسب قریش، تصحیح محمد شاکر، قاهره: بی نا.
- ابن حبیب، محمد (۱۹۴۲)، المحبر، حیدر آباد دکن: دائره المعارف العثمانیہ.
- ابن حزم، علی بن احمد (۱۹۶۲)، جمهره انساب العرب، تحقیق عبد السلام محمد هارون، قاهره: دار المعارف.
- ابن خیاط، خلیفه (۱۹۶۷)، تاریخ خلیفه بن خیاط، تحقیق سهیل زکار، قاهره: دار النشر.
- ابن شبه، عمر (۱۹۹۰)، تاریخ المدينه المنوره، تحقیق فهیم محمد شلتوت، بیروت: دار التراث.
- ابن عبد ربه، احمد بن محمد (۱۹۶۵)، العقد الفرید، تصحیح احمد امینی و آخرون، قاهره: مکتبه التجاریه الکبری.
- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم (۱۴۱۰)، الامامه و السياسه، تحقیق علی شیری، بیروت: دارالفکر.
- ابن قدامه، عبد الدین احمد (۱۹۷۱)، الاستبصار فی نسب الصحابه من الانصار، تحقیق علی نویهض، بیروت: دار الفكر.
- ابن کلبی، هشام بن محمد (۱۹۸۶)، جمهره النسب، تحقیق ناجی حسن، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن هشام، عبد الملک (۱۴۱۶)، السیره النبویه، تحقیق مصطفی السقا و آخرون، بیروت: دار الخبر.

- بلاذری، احمد بن یحیی (۱۴۱۷)، *انساب الاشراف*، تحقیق سهیل زکار، بیروت: دارالفکر.
- بیضون، ابراهیم (۱۳۷۹)، *رفتار سیاسی امام علی در آینه تاریخ*، ترجمه علی اصغر محمدی سیجانی، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- بیضون، ابراهیم (۱۴۰۳)، *الحجاز و الدوله الاسلامیه*، بیروت: مؤسسه الجامعیه للدراسات و النشر و التوزیع.
- جباری، محمد عابد (۱۳۸۴)، *عقل سیاسی در اسلام*، ترجمه عبد الرضا سواری، تهران: گام نو.
- جاحظ، عمرو بن بحر (۱۹۹۱)، *العثمانیه*، تحقیق عبد السلام محمد هارون، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- حسین طه (۱۳۸۱)، *شیخین*، ترجمه مصطفی جباری، تهران: نشر نی.
- حلبی، علی بن برهان الدین (۱۹۶۴)، *سیره الحلبيه*، قاهره: مطبعه مصطفی البابی الحلبي.
- حموی، یاقوت بن عبد الله (بی تا)، *معجم البلدان*، بیروت: دار صادر.
- دیار بکری، حسین بن محمد (۱۲۸۳)، *تاریخ الخمیس فی احوال انفس نفیس*، قاهره: مطبعه الوهبیه.
- دینوری، احمد بن داوود (۱۹۶۰)، *اخبار الطوال*، تصحیح عبد المنعم عامر، قاهره: دار احیاء الکتب العربی.
- زرگری نژاد، غلامحسین (۱۳۸۴)، «ژرفا و بن مایه های سقیفه»، *اسلام در ایران: بررسی تاریخی*، قم: دفتر نشر معارف، صص ۶۹-۱۰۴.
- صدوق، ابو جعفر محمد بن علی (بی تا)، *الخصال*، تصحیح علی اکبر غفاری، تهران: مکتبه الصدوق.
- طبرسی، احمد بن علی (۱۳۸۰)، *الاحتجاج*، قم: منشورات الشریف الرضی.
- طبری، محمد بن جریر (۱۳۸۷)، *تاریخ الامم و الملوک*، تحقیق ابو الفضل ابراهیم، بیروت: روائع التراث العربی.
- عسکری، مرتضی (۱۳۷۹)، *سقیفه*، ترجمه مهدی دشتی، تهران: نشر کنگره.
- عالیلی، عبد الله (۱۳۷۴)، *برترین هدف در برترین نهاد*، ترجمه محمد مهدی جعفری، تهران: انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
- علم الهدی کاشانی، محمد بن فیض (۱۴۱۴)، *معادن الحکمه فی مکاتب الائمہ*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- الفراء، یحیی بن زیاد، (۱۹۸۰)، *معانی القرآن*، تحقیق احمد یوسف نجاتی، قاهره: دار المصریه.
- قائدان، اصغر (۱۳۷۶)، *تحلیلی بر مواضع سیاسی علی بن ابی طالب*، تهران: امیر کبیر.
- قرطبی، محمد بن احمد (۱۹۸۹)، *الجامع لأحكام القرآن*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
- ماوردی، ابو الحسن علی (بی تا)، *احکام السلطانیه*، بیروت: دار الفکر.
- مسعودی، علی بن حسین (۱۹۴۸)، *مروج الذهب و معادن الجواهر*، تحقیق محی الدین عبد الحمید، قاهره: مطبعه السعاده.
- مظفر، محمد رضا (۱۳۴۷)، *ماجرای سقیفه*، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران: بی تا.
- مفید، محمد بن نعمان (۱۳۶۷)، *کتاب الجمل*، ترجمه محمود مهدی دامغانی، تهران: نشر نی.

مقریزی، احمد بن علی (۱۹۳۷)، *النزاع و التخاصم فیما بین امیه و بنی هاشم*، قاهره: مکتبه الازهرام.
منهاج، ابراهیم (۱۳۸۴)، *خلافت و امامت*، تهران: انتشارات امیر کبیر.
مؤنس، حسین (۱۴۲۳)، *تاریخ قریش*، قاهره: دار مناهل.
نهج البلاغه (۱۳۷۴)، ترجمه سید جعفر شهیدی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
یعقوبی، احمد بن ابی یعقوب (۱۴۱۳)، *تاریخ الیعقوبی*، تحقیق عبد الامیر مهنا، بیروت: مؤسسه
الاعلمی للمطبوعات.

Donner, F. (1981), *The Early Islamic Conquests*, Princeton: University of Princeton Press.

Madelung, W. (1997), *The Succession to Muhammad*, Cambridge: Cambridge University Press.

Watt, M. (1972), *Muhammad at Mecca*, Oxford: Oxford University Press.